



۲۰۱۳/۰۸/۱۸

عزیز کهگدای

## به مناسبت ۹۴ مین سالگرد استقلال افغانستان عزیز

دولت انگلیس فاتح جنگ جهانی اول، باتمام قدرت برای حفظ هندوستان طلایی در صدد جلوگیری و سرکوبی از انقلاب ضد امپریالیستی افغانستان، برآمد و در سراسر سرحدات افغانی سیل سپاه و سلاحهای مدرن و ثقیل سرا زیر کرد. ولی با این چرخهای نظامی اکتفا نکرده، بلکه دستگاه جاسوسی شان به غرض خنثی کردن فعالیت های انقلابی افغانستان داخل فعالیت شده و هم در صدد بساط اغتشاش و خانه جنگی برآمد، همچنین با مصرف پول مردمان قبایلی را علیه افغانستان جذب و یک تعداد سرداران را در خاندان امیر شیرعلیخان به طرفداری انگلیس جلب کرد.

دربار امیر شیرعلیخان مرکز فعالیت جاسوسی دولت انگلیس گردید، چنانچه "قاضی قادر" جاسوس مشهور در قضایای سیاسی، اداری و اردوی افغانستان بود و توانست امیر شیرعلیخان را در سیاست خارجی بمقابل روس و انگلیس تحریک کند تا زمینه اشغال افغانستان بدست انگلیس مهیا گردد. خائنین ملی مانند حمزه خان، عثمان خان، نایب محمد یوسف خان، جانفشان خان، ملا غلام پوپلزایی، سردار محمد ولی لاتی و غیره در پیشروی انگلیس کمک کردند.

انگلیس ها در تمام مدتی که در افغانستان بودند، مخالفین، غازیان و مبارزین ملی را برای رسیدن به اهداف خود از هر وسیله حتی به اقسام شکنجه ها مانند، ولچک، زولانه، قین وفانه، تیل داغ، قطع اعضا، کور کردن، چاندواری، غرغره، سنگسار، به توپ بستن و غیره استفاده میکردند.

مگر تمام این اقدامات شان در مقابل خواسته و اراده ملت افغانستان ناچیز بود و با همان قدرت نظامی خود موفق نشدند تا آنکه رشادت مردم افغانستان در محاذات «جنگ سوم افغان - انگلیس» آنها را به صلح و تصدیق استقلال تام افغانستان مجبور ساخت.

اعلیحضرت امان الله خان غازی گفته بود: اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت اسلامیة افغانیه را بنام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام. و علاوه نمودند، افغانستان هر وقت آزاد و مستقل بوده و خواهد بود. در حفظ ناموس، دین و دولت و ملت خود بیدار و برنگهبانی و دوستی وطن هوشیار باشید.

بالاخره امضاء آخرین اسناد استرداد استقلال افغانستان را سردار علی احمد ایشک آقاسی ملکی، ناظر امور خارجه و سر هملتن گرانت انگلیس بروز دوسنبه ۱۸ برج اسد ۱۲۹۸ ش « ۱۰ اگست ۱۹۱۹ م » در راولپندی مطابق هدایات اعلیحضرت غازی امان الله امضاء کردند و بروز ۴شنبه ۲۸ اسد سال مذکور در قصر زرافشان مقام نظارت امور خارجه وقت « گوشه شمالی پارک زرنگار امروزی کابل » بحضور اعلیحضرت امان الله غازی به امضاء رسید، و شاه امان الله روز ۲۸ اسد را عید ملی نام نهاد و به رجال نظامی و ملکی اهل دربار چنین فرمودند: این روز را مانند اعیاد دینی و مذهبی که بزرگترین روزهای مقدس سال در عالم اسلام است، همه ساله روز ۲۸ اسد را بنام عید ملی جشن شادمانی گرفته بریک دیگر تبریک بگویید. « ۱ »

اینک شمه از ظلم و ستم انگلیس هارا بالای مردم افغانستان در مدت اقامت شان در افغانستان، آقای رحمانی در کتاب چهار چته سرچوک مینگارد: چهار چته معروف کابل دارای چهار چته سر پوشیده و چهار چوک سرباز بود. درچوک چهارم سرای بنام « سرای شیرعلیخان » قرار داشت که دارای دروازه ورودی بزرگ و عمارت کلان بود.

زمانیکه شهر کابل تحت تصرف انگلیسها بود، قشله عسکری را که بنام «گوره یا گورکی» یاد میشد در بالا حصار کابل و شیرپورجایجا نمودند. برای دفاتر و زندان سرای شیرعلیخان را اختصاص داده بودند و طی اعلان به شهریان کابل، اعلام نموده بودند، هرکه غازیان و مخالفین ما را به وایسرا معرفی کند مستحق انعام نقدی میشود، از این رو

د پانو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنېنت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پادونه: دليکني دليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

جاسوسان زیادی برای بدست آوردن یک مشت پول، مبارزین ملی را به عنوان قاتل عساکر انگلیسی و حمله به بالا حصار در مقابل ده کلدان نرده به وایسرا معرفی میکردند.

انگلیسها در مقابل غازیان و مبارزین از هیچگونه لت وکوب، شکنجه و پانسی دریغ نمیکردند « پانسی شامل ۴ عدد سیخ گول به قطر ۶ سانتی و طول ۵۰ سانتی پهلوی هم در یک دسته فلزی وصل بودند و آنرا بالای کوره آتش گذاشته تا سرخ میشدند » متهم را بروی سینه بزمین خوابانیده، محافظ قوی هیکل انگلیس پیراهن را از تنش کشیده، توسط پانسی سرخ شده با قوه تمام بر پشت غازیان حواله و در ضربه دوم هلاکش میساخت. زندان بان قوی هیکل به نام « تور » که صورت و موهای ژولیده سیاه طویل داشت، چهره هولناکش انسان را بوحشت می انداخت، او در لت و کوب و قصی القلبی از انگلیس کم نبود و در مورد بندیهها آزادی بی سرحد داشت.

بازار جاسوسان و وطن فروشان گرم بود، هرکدام رقیب، دشمن و... خود را تسلیم محافظین انگلیسی میکرد، هنگامی که محافظ و یا عسکر انگلیس به در منزل یا دوکان برای گرفتاری کسی میآمد قضیه حل بود و همه میدانستند که شخص گرفتار شده را به سرای شیر علیخان و یا سرای موتی که کشتارگاه مخوف و معروفی بود، میبردند « سرای موتی متعلق به یک هندو بنام موتی بود که انگلیسها آنجا را برای زندان و دفاتر خود به کرایه گرفته بودند » و بازگشت مجرم از آنجا ناممکن بود.

حاجی عبدالرحمن برنج فروش مندوی کابل میگوید: من با پدرم حاجی غلام محی الدین در دکان برنج فروشی خود مصروف بودیم، یکنفر با عسکر انگلیس بدوکان آمده پدرم را به عسکر معرفی کرد، عسکر پدرم را به حالت غیر انسانی از دکان با خود برد. همه دکانداران میگفتند حاجی صاحب را در سرای شیر علی میبرند و معلوم بود که بالایش چه خواهد گذشت. خانه ما در نزدیکی مندوی برنج فروشی بود، پدرکلان و مادرکلانم واقف شدند و با من گریه کنان بسوی سرای مذکور روان شدیم.

مدت درازی در بیرون سرای انتظار سرنوشت پدرم را میکشیدیم. در مقابل سرای زیاد بیروبار بود و مسلسل مردم را کشتکشان آورده و بداخل سرای میبردند، صدای گریه و ناله اقارب متهمین طنین انداز بود. بعد از چندین ساعت انتظار پدرم از سرای زنده خارج شد. سربه آسمان شکر خدا را بجا آوردیم، به عجله همه بسوی سرچوک روان شدیم. پدرم، پدر و مادر خود را بخانه فرستاد و مرا توصیه کرد که دکان را بسته بخانه بروم و خود روانه مسجد پل خشتی برای ادای نماز عصر شد، زیرا پدرم عادتاً پنج وقت نماز را با جماعت در مسجد ادا میکرد.

وقتیکه پدرم آمد اقارب و دوستان زیادی جهت دلجویی و مژده بازگشت باسلامت به خانه ما با یک مقدار نان برای خیرات آمده بودند، پدرکلانم مرا جهت خریداری گوسفند فرستاد تا آنرا ذبح و خیرات کند و از پدرم پرسیدیم که چطور از آن سرای خوفناک و قتلگاه جان سلامت بردید؟ او ماجرا را چنین بیان کرد: وقتیکه عسکر انگلیس به جاسوسی آن افغان مرا به زدن مشت و لگد به سرای برد و بداخل اتاق انتظار نشستم پیوسته بدرگاه رب العزت از بیگناهی خود دعا میکردم و به سرنوشت خود می اندیشیدم و به چهره آن نفر که مرا در گیر داده بود در پهلویم نشسته بود نظر انداختم او را شناختم و بیادم آمد که در میدان بودند جنگی در باغ قاضی بین ما جنگ لفظی صورت گرفته بود.

رفت و آمد، گیر و دار بداخل اتاق زیاد بود در این اثناء صاحب منصب هندی با دریشی و لنگی بزرگ که در سینه اش بهادری «نشان» زیادی آویزان بود، وارد اتاق شد، دفعتاً چشمش بمن افتاد و بدقت بمن دیده وارد اتاق صاحب منصب انگلیس شد.

بعد از دو ساعت مرا داخل اتاق آمرخواستند. رنگ از رخم پریده باقلب لرزان کلمه شهادت را خوانده داخل شدم، صاحب منصب هندی چیزی به انگلیسی بوی گفت، او از پشت میز برخاسته بمن دست داد و صاحب منصب هندی رو بمن نموده گفت: حاجی صاحب! امر صاحب به شما پول میدهد تا برنج خریده در شیرپور برای وایسرا برسانید و یک مقدار کلدان را بمن داد و با صاحب منصب هندو یکجا از اتاق خارج شدیم. برایش گفتم که این نیکی شما را تا زنده باشم فراموش نخواهم کرد و ترا به همان چیزیکه عقیده دارید خود را بمن معرفی کنید؟

د پانوی شمیره: له ۲ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

دستم را گرفته و درچوکی باغی که در آنجا بود نشستیم وگفت: من اصلاً از هندیهای کابل و درسرچوک گوگرد فروشی می کردم. دونفر جوان از تینگ من یک قطی گوگرد که یک پیسه قیمت داشتند، گرفتند. من قیمت آنرا طلب کردم ولی آنها بدون آنکه یک پیسه قیمت گوگرد را برایم بپردازند، باقی یک روپیۀ کابلی خود را خواستند. من برای شان گفتم: برادرها من یک بچه غریب هستم تماماً تینگ گوگردهای من یک کابلی ارزش ندارد و شما به من هیچ پولی نه داده اید. یکی از آنها سیلی محکمی برویم زد و گوگردها بروی سرک پاشان شد و مردمیکه دورما جمع شده بودند، مرا مسلسل دشنام میدادند و میگفتند، حرامزاده پول مردم را میخوری و من گریه و زاری میکردم، ولی سودی نداشت.

شما جهت ادای نماز پیشین روانۀ مسجد پل خستی بودید، متوجه من شدید که خون از دماغم جاری و گریه مجالم نمی داد. شما نزد آمدید و جریان را پرسان کردید. در ضمن بچه ها گفتند که ما او را یک کابلی دادیم و یک قطی گوگرد خریدیم ولی این لاله هندو بقیۀ پول ما رانمیدهد. شما حاجی صاحب، تینگ و جیب های مرا تلاشی و چیزی بنام پول نیافتید و به بچه ها گفتید که این مظلوم هیچ پول ندارد. آنها تینگ مرا از گردنم دور انداخته و مرا زیر لت و کوب گرفتند.

شما از دلسوزی مرا حمایه کردید. درین وقت بچه ها روبه شما کرده گفتند: کاکا! به شما چی، اگر بسیار دلسوزی می کنید خودتان یک کابلی ما را بدهید. شما از جیب خود یک کابلی به آنها دادید و به جمع کردن گوگردهایم با من کمک کرده به سرم دست کشیده و تسلی ام دادید و مرا از عذاب آنها رها کرده جانب مسجد روان شدید.

من همان هندوبچه هستم که گوگردفروشی میکردم سپس به هندوستان رفتم و مکتب را با تحصیلات خود به درجۀ خوب به پایان رسانیدم، بعداً داخل عسکری شدم تا آنکه به رتبه صاحب منصب رسیدم، چون زبان فارسی میدانستم و هم در افغانستان زندگی کرده بودم، انگلیس ها مرا انتخاب و به افغانستان فرستادند.

« ۱ » وکیلی پویلزایی

« پایان »

---

د پانو شمیره: له ۳ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ